



HARVARD UNIVERSITY

**CENTER FOR MIDDLE EASTERN STUDIES
IRANIAN ORAL HISTORY PROJECT**

**DIRECTOR: HABIB LAJJEVARDI
PROCESSING SUPERVISOR: ZIA SEDGHI
TRANSCRIBER: SHAHIN BASSIRI**

**NARRATOR: KARIM SANJABI
DATE OF INTERVIEW: OCTOBER 20, 1983
PLACE OF INTERVIEW: CHICO, CA
INTERVIEWER: ZIA SEDGHI
TAPE No.: 23
RESTRICTIONS: CLOSED DURING THE LIFETIME OF THE NARRATOR**

Transcripts edited and revised by the narrator.

03-10-87

INDEX OF TRANSCRIPT

NARRATOR: SANJK SANJABI, KARIM
TAPE NO.: 23

(LIFE)-----

BANIAHMAD, AHMAD
BLACK FRIDAY (SEPTEMBER 1978)
CABINET OF SHARIF-EMAMI, JAFAR
CARTER, PRESIDENT JIMMY
CLERGY, POLITICAL ROLE OF
FARAH, SHAHBANOU, ROLE DURING FINAL DAYS OF THE MONARCHY
FORQUNAR, DARYOUSH
FREEDOM MOVEMENT OF IRAN, THE
HASIBI, KAZEM
HOMAYOUN, DARYOUSH
HUMAN RIGHTS
KAZENZADEH, HOSSEIN
KHOMEINI, AYATOLLAH ROUMOLLAH, BACKGROUND & CHARACTER OF
LEGISLATIVE BRANCH, PROCEEDINGS OF
MADJIDI, ABDOL-MADJID
MATINE-DAFTARY, HEDAYATOLLAH
MOGHADDAM-KARAGHEHI, RAHMATOLLAH
MOJAHEDIN-E KHALGH, SAZMAN
MOUSAVI-KHOINIHA, ?
NATIONAL FRONT, THE FOURTH
OVEISI, GEN. GHOLAM-ALI
PEZECHPOUR, MOHSEN
REVOLUTION, CAUSES OF
REVOLUTION, EVENTS PRECEDING

03-10-87

INDEX OF TRANSCRIPT

NARRATOR: SANJK SANJABI, KARIM
TAPE NO.: 23

(LIFE) - - - - -
- - - - -

SADOUGHI, AYATOLLAH ?

SAVAK

SHAH, CHARACTER OF THE

SHAH, LAST MONTHS IN IRAN

SHAH, REGIME OF THE

SHAH, RULE & ADMINISTRATIVE STYLE OF THE

SHARIATMADARI, AYATOLLAH MOHAMMAD-KAZEM

SOCIALIST INTERNATIONAL

UNIVERSITIES

UNIVERSITY FACULTY, DISSATISFACTION OF

ZANJANI, AYATOLLAH REZA

روایت کننده : آقای دکتر کریم سنجابی
تاریخ مصاحبه : بیستم اکتبر ۱۹۸۳
محل مصاحبه : شهرچیکو - ایالت کالیفرنیا
مصاحبه کننده : ضیاء اله مدقی
نوار شماره : ۲۳

در بحث امروز با یادوار دجریان انقلاب ملی اخیر بزرگ ایران بشویم. تا حدی در مصحبت‌های پیش از ظهر موجبات آنرا بنده توضیح دادم و بدنبال آن حالا مطالبی که مربوط به جریان این انقلاب و آنچه مربوط به خاطرات و شرکت من هست در اینجا بیان میکنیم که در این ضبط صوت و بایگانی شما باقی بماند.
س - متشکرم.

ج - عرض کنم بعد از آنکه در سال ۱۳۴۲ آنطوریکه گفتم، فعالیت جبهه‌ی ملی تعطیل شد و این تعطیل فعالیت زیان و ضربت روحی بر همه‌ی ما وارد آورده بود. بنده در سال ۱۳۴۶ یا ۱۳۴۷ تقاضای بازنشستگی از دانشگاه کردم و بعد از بازنشستگی با خانواده‌ام عازم آمریکا شدم. خانهای را که داشتم اجاره دادم و با درآمد آن و حقوق بازنشستگی به آمریکا آمدم و در منزل همین پسر که الان شما اینجا تشریف دارید و آنوقت در محل دیگری از همین شهرچیکو بود قریب یکسال و نیم اقامت کردیم و در همین جا هم کسالت و ناخوشی شدیدی پیدا کردم که منجر به عمل جراحی گردید. بعد از مراجعت به ایران یک دوماهی در پاریس ماندیم و اوایل سال ۱۳۵۰ به ایران مراجعت کردیم. آنموقع بحبوه‌ی فعالیت و قدرت و کامیابی شاه بود مبارزات علنی جمعیت‌ها و سازمانها چه سیاسی و چه روحانی بکلی تعطیل بود و مبارزاتی جز در سطح مبارزات کم و بیش چریکی بصورت پراکنده و متفرق دیده نمیشد. ولی ما با دوستان جبهه ملی و با رهبران و با فعالین جبهه ملی در حدود بیست یا بیست و چند نفر جلساتی داشتیم

که هر وقت یکبار دور هم می نشستیم و نهار می خوردیم و بحثی راجع به اوضاع میکردیم . بعداً " بنده در جریان این انقلاب متوجه شدم که با کمال تأسف ساواک از تمام جلسات ما و از تمام جلسات کوچکتری که رفقای ما مثلاً " برای یک شرکت تعاونی یا برای اجتماعات کوچک دیگری داشتند خبر داشته و پرونده های آنها که بنده و دو نفر دیگر از رفقا در زمان حکومت موقت انقلاب مطالعه کردیم بهیچ وجه نمیتوانستیم بگوئیم که آن پرونده ها جعلی است . مطالبی بود از مذاکراتی که در آن جلسات صورت گرفته و بطور صحیح و واقع نوشته بودند . البته آن مذاکرات طوری نبود که ما را مورد تعقیب قرار بدهند ولی مراقبت داشتم از ما داشتند . نسبت به شخص بنده هم این مراقبت بطور دقیق وجود داشت که بنده اگر مثلاً وارد دانشگاه حقوق بطور اتفاق یا برای مطالعاتی میشدم محققاً " یک نفر مراقب پشت سر من بود و با من می آمد . من مدتی در وزارت علوم برای بررسی دربرنامه های دانشگاهی - های حقوق مشغول کار بودم و این مراقبت را نسبت به خود به دقت مشاهده میکردم .

س - آن موقع وزیر علوم آقای کاظم زاده بود؟

ج - درست است .

س - پس به این علت است که آقای محمد باهری و آقای قریبی در محابه ها بشان گفتند که شما آن زمان از طریق دکتر کاظم زاده و وزارت علوم مقرری از دولت ورژیم شاه دریافت میکردید .

ج - این درست است . از بنده برای همین کار دعوت کرده بودند و من مدت ها در این باره مشغول بودم و اطلاعات خیلی مفصل از برنامه ها و شیوه های تعلیمات حقوق از دانشگاه های آمریکا و کانادا و فرانسه و هند و سوئد و آلمان و مصر و لبنان گرفتم و گزارش به نظر خود جامعه در آن موضوع تهیه کردیم که مطلقاً " به آن ترتیب اثری ندادند .

س - ولی این موضوع را آنها طوری مطرح کرده بودند که در واقع شاه آدم رشوف و مهربان و با محبتی بود و سعی میکرد که از طرق مختلف به مخالفین خود کمک مالی برساند و به همین علت بود که از جمله این شغل را به شما محول کردند . مسئله را به این شکل مطرح کرده بودند .

ج - حالا شاه نظرش هر چه بوده بنده در این باره نمیتوانم نظرا و را بگویم ولی آنچه که مراجعه بمن شد همین بود و بطور تحقیق شاه نمیخواست ما ظاهراً مؤثری در امور سیاسی و اداری مملکت داشته باشیم و حتی نامی از ما برده شود. و با اینکه من در آن کار خیلی سعی و کوشش کردم و بنظر خود مطالب مفیدی جمع آوری کرده بودم به آن ترتیب اثر ندا دند و حتی انتشار آنرا هم متوقف ساختند. وضع بهمین منوال بود تا در سال ۱۳۵۵ ما احساس کردیم امکاناتی بوجود آمده که شروع به فعالیتهای سیاسی برای تحصیل آزادی و استقلال مملکت بکنیم. علت آنهم همان مسائلی بود که امروز صبح موضوع بحث قرار دادیم یعنی شکست سیاسی دولت در داخل مملکت و بی اعتباری در نزد مردم، کسادی وضع اقتصادی، افزایش بی تناسب جمعیت شهرها، بیکاری در میان مردم، کسربودجه وضعیت خراب ارتش و سیاست خارجی بی بند و بار ایران و یأس و نومیدی در دستگاہهای اداری و انتقاد و مخالفتهائی که در همه جا نسبت به دستگاہ دولت از هر کسی دیده و شنیده میشد. بنابراین ما احساس کردیم که زمان آن فرا رسیده که بوظیفه ملی و وجدانی خودمان عمل کنیم.

س - آقای دکتر سنجایی، بارها گفته و نوشته شده است که سیاست دفاع از حقوق بشر کارتر که در مبارزات انتخاباتی او مطرح شد اثر عمده‌ای در برآوردن این جنبش فدی‌پهلوی داشته است، این حرف تا چه اندازه صحت دارد؟

ج - بنظر بنده این مطلب تا حدی درست است. بنده نمی دانم در موقعی که ما شروع به فعالیت کردیم آیا کارتر آمده بود یا نیا آمده بود. بنظر من شاید حکومتش هنوز آغاز نشده بود ولی بهر حال پیش آمد حکومت کارتر و شهرت جا نبداری او از حقوق بشر و اعتراضی که نسبت به این موضوع در دولت آمریکا، در وزارت خارجه آمریکا نسبت به روش و رفتار استبدادی ایران میشد تا حدی موجب تشجیع و بهرکت آمدن مردم بسوی انقلاب و خواسته‌های آنها شد و این نکته بهیچوجه قابل انکار نیست.

ما به این فکر افتادیم که چون امکان اجتماعات وسیع هنوز فراهم نیست و صدور اعلامیه و پراکندن اوراق هم تأثیر زیادی ندارد بهتر است بوسیله‌ی نامه‌ی سرگشاده‌ای مستقماً "به خود شاه" خطاها و خلاف‌ها و نقض‌ها را بگوئیم و از او بخواهیم که به این وضع پایان بدهد. در فکر این بودیم که چه اشغالی با پداینگار را انجام بدهند. در آغاز این کار بنده و

داریوش فروهر و شاپور بختیار و مهندس بازرگان بودیم گاهی فکر میکردیم که این نامه به امضای جمع کثیری باشد ولی میدیدیم که امضاء عده کثیر به این اشکال برمیخورد که بسیاری از افراد که ما علاقمند به امضاء آنها هستیم به علت محافظه کاری و احتیاط حاضر به امضاء نیستند.

س - نزدیکه کسانی برده که امضاء نکردند؟

ج - نبردی ولی صحبت میکردیم. من باب مثال فکر کردیم از رجال قدیمی نیک نسام آنوقت مثل دکتر علی اکبر سیاسی و نجم الملک و سروری و از این قبیل افراد که آلودگی نداشتند استفاده کنیم و همچنین یک عده از روحانیون موجه. ولی احساس کردیم و متوجه شدیم که عده ای حاضر به امضاء نیستند و عده دیگری که ممکن است امضاء بکنند اسم آنها نه برای مردم ایران شناخته شده است و نه شاه می شناسد که آن اثر را بکند. بنا بر این گفته شد که امضاء محدود باشد. در منزل بنده آقایان جمع شدند و قرار بر این شد که آقای مهندس بازرگان طرحی تهیه کند و ایشان شرحی نوشتند و روز بعد آوردند و راجع به آن صحبت کردیم. بنا بر پیشنهاد آقای مهندس بازرگان قرار شد که در آن نوشته بنده تجدید نظر کنیم. بنده هم آنچه را که لازم دیدم تغییراتی دادم و با اضافاتی کردم و با چیزهایی حذف کردم و بالاخره به آن صورتی که انتشار پیدا کرد و خبر دادا رسید درآمد. درباره امضاء آن آقای مهندس بازرگان اشکالاتی کرد و اظهار داشت که جمعی از وابستگان او در امضاء شرکت نکنند. ما نسبت به بعضی از آنها حرفی نداشتیم، حقیقتش اینست که برای آدمی مثل دکتر سحابی، که مردی متقی و پاکدامن است و با برای آقای حسن نزیه اعتراضی نداشتیم ولی او افراد دیگری را هم میخواهد که در آن کار وارد بکند. ما گفتیم آقایان در سازمانها و احزاب جبهه ملی افرادی هستند که اگر مقدم بر اینها نباشند لا اقل در عداد آنها هستند، یا باید بفکر امضاء وسیع باشیم یا اگر محدود است باید حدود و ضابطه ای برای آن قائل بشویم. بر سر این موضوع آقای بازرگان ناراحت شد. بنده ورقه را امضاء کردم و رد کردم و گفتم هر کس میخواهد امضاء بکند و هر کس نمیکند. بازرگان مجلس را ترک کرد و رفت. آقای بختیار و داریوش فروهر هم آنرا امضاء کردند. ما آن نامه ی سرگشاده را تکثیر کردیم و نسخه

اصلی آن را به دربار فرستادیم. این نامه انتشار فوق العاده وسیعی در داخل مملکت پیدا کرد. نه تنها خود ما آن را چندین بار به صورت های مختلف منتشر کردیم بلکه افراد دیگری، جمعیت های دیگر هم که ما نمیدانستیم چه کسانی هستند آن را منتشر کردند و مسلم بود که اثر سخت و ناگواری بر دربار و درباریان داشته است برای اینکه چند روزی از آن نگذشته بود که در خانه من و در خانه های داریوش فروهر و دو نفر دیگر هم که با پیدا اینجا اسم ببرم یعنی آقای مهندس بازرگان و مهندس مقدم مرا غای در یک شب بمب گذاری کردند. ساعت در حدود نیم بعد از نصف شب بود ما هنوز خوابیده بودیم صدای کوچک چاشنی و بلافاصله انفجار بمب را شنیدیم که در خانه را کنده و قسمتی از دیوار را منفجر کرده بود. بسمت در و دیدیم همسایه ها از هر طرف بیرون آمده جمع شده بودند یکی از آنها به کلانتری تلفن کرده بود. از کلانتری آمدند و به تحقیق پرداختند که شما شکایت علیه چه کسی دارید؟ گفتم علیه کی شکایت کنم؟ علیه شما کلانتری، علیه دولت که باعث اینکار است. گفت آقای این چه فرمایشی است. گفتم اسم شغش را هم میخواهید میگویم - آقای عبدالمجید مجیدی وزیر کار بینه دولت که در رأس سازمان باصلاح ضربتی حزب رستاخیز است - و عین این شکایت را هم در صورت مجلس کلانتری نوشتم. یک روز بعد رفقای ما پیدا کردند که این بمب گذارها چه افرادی بوده اند. یکی از آنها تلفن به منزل شخص مظنون کرد گفتند که رفته است به ساری. رفیق ما بنام مستعار ثابتی مدیر کل سازمان امنیت تلفن بها و کرد گفتند نیست. گفت بگوئید که پرویز ثابتی است تلفن میکند. آنوقت آن شخص پای تلفن آمد و اظهار ادب و اشاره به انجام خدمت کرد. بر ما مسلم شد که تشخیص رفیق ما درست بوده و این مأمور سازمان امنیت اتفاقاً یکی از همان افراد دانشجویان انقلابی به نام قلی پور بود که در سال ۱۳۴۱ با مادر زندان بودند و قبلاً اشاره ای به آن کردم.

س - بله فرمودید.

ج - او یکی از آنها بود. در این زمان کوشش بنده برای این بود که احاطه دبین عنا صریح به ملی بطور وسیع فراهم بکنم. بعضی از رفقا نسبت به آقای مهندس بازرگان حرف داشتند، نسبت به افراد دیگری هم حرف داشتند ولی بنده حتی الامکان سعی ام برای این بود که تمام نیروهای سیاسی ملی را با هم متحد بکنیم که یک واحد باشیم و بعد با روحا نیون هم مرتبط

باشیم. متأسفانه آقای مهندس بازرگان بعلمت اینک که خود او و دوستانش در جریان ارتباطات خیلی مقدم تر و مستمرتری بودند هم با بعضی از عوامل خارجی ارتباط داشتند و هم در داخل با روحانیون از نزدیک مرتبط و همکار بودند تن به مشارکت محیح نمیداد و میخواست خود او کارگردان اصلی باشد. بر اثر پیشنهادهای و مذاکراتی که از جوانب مختلف با ایشان میشد، در یک جلسهای که در منزل آقای مهندس مقدم مراغهای تشکیل شده بود بیست نفر بودیم از آن جمله برادر آیت الله زنجانی آقای سید ابوالفضل زنجانی از روحانیون بسیار با تقوی و بسیار فاضل و خود آقای مهندس مقدم مراغهای و آقای حسن نزیه و دکتر سامی و دکتر هزارخانی و دکتر لاهیجی و اگر اشتباه نکنم آقای علی اصغر حاج سید جوادی بودند. آقای مهندس بازرگان در این جلسه پیشنهاد کرد که اسم جمعیت را جبهه ملی نگذاریم، بگذاریم جبهه ملی فداستبدادی. بنده نسبت به ایشان اعتراض کردم و گفتم که این کلمات اضافی فداستبدادی به خودی خود یک معنای مستتر بدی دارد و آن مثل اینست که این عنوان برای آن انتخاب شده که شعاعش استعماری آن حذف شود. آنچه تا کنون در این مبارزات آشکار بوده مبارزه در راه آزادی و استقلال بوده است. در پیشنهاد آقای مهندس بازرگان موضوع آزادی در کلمه فداستبدادی مستتر است ولی با حصر آن مثل اینست که مبارزات فداستعماری مسکوت مانده است. این عیب بزرگ این پیشنهاد است. عیب دیگر اینست که اگر ما میخواهیم عنوان جبهه ملی را حفظ کنیم هم اکنون آن رفقای دیگر که با آقای داریوش فروهر و با بختیار رکا میکنند یعنی حزب ملت ایران و حزب ایران آنها هم فعالیت خودشان را تحت عنوان نیروهای جبهه ملی ادامه میدهند و نشریه‌های و خبرنامه‌های هم بنام خبرنامه نیروهای جبهه ملی دارند. بنده از جناب عالی میپرسم آیا فکر کرده‌اید که وجود دو سازمان جدا یکی بنام نیروهای جبهه ملی و یکی به اسم جبهه ملی فداستبدادی چه تأثیر بدی ممکن است داشته باشد. اگر بگوئیم که شاه و دولت مستمع و شنونده و مخاطب این عنوان هستند تأثیری در آنها ندارد چون آنها ما را به رسم و هر عنوان میشناسند. اما در خارج از ایران همه ما را به اسم جبهه ملی می‌شناسند و این عنوان با دگاری است از مبارزه این ملت و میراثی است از میراث مصدق. شما چرا میخواهید این مبارزه را با عنوان دیگری محدود کنید و بعداً اگر مخاطب این عنوان

ملت ایران است ، مردم ایران خواهند پرسید که این چه جبهه‌ای است که یک سازمان دارد بنام نیروهای جبهه ملی و یک سازمانی می‌خواهد درست کند به اسم جبهه ملی ضد استبدادی.

حرفهای من مثل اینکه فوق العاده موثر واقع شد با اینکه در آن جلسه اکثریت با رفقای مهندس بازرگان بود. رأی مخفی که گرفتند ایشان در اقلیت مطلق ماندند و این عقده‌ای شد برای ایشان و در همان جلسه آقایان نزیه و دکتر ساسی هر دو بلند شدند و پرخاش و اعتراض کردند و نزیه قهر کرد و از جلسه بیرون رفت . با وجود این من این مذاکرات را همیشه برای جمع کردن عناصر ملی که بصورت پراکنده و غیرمتشکل در مبارزه بودند ادامه میدادم. در عین اینکه با این آقایان ارتباط داشتم و کوشش میکردم که یک سازمان واحدی بوجود بیاوریم با روحانیت هم ارتباط داشتیم. در این هنگام آقای مهندس بازرگان و چند نفر دیگر پیشنهاد کردند که جمعیتی به اسم طرفداران حقوق بشر تشکیل بدهیم و ضمناً " تلوپحا " روشن می - ساختند که دوستان و رفقای که در خارج دارند این عمل را به صلاح میدانند. بنده هم چون تشکیل چنین جمعیتی را در خط مبارزه و وسیله‌ای برای اتحاد نیروها میدانستم با آن موافقت کردم. این جمعیت در منزل من و به ریاست من اعلام موجودیت کرد و معاهده‌ی اول آن با روزنامه نگاران خارجی در منزل من و به وسیله‌ی من صورت گرفت و اعلامیه‌ی اول آن به امضای من صادر گردید. بعد از مدتی که گذشت و واکنش شدیدی از طرف دولت نسبت به آن ظاهر نگردید آقای بازرگان نامزد ریاست آن شدند. بنده هم اعتراضی نکردم. در همین ایام بود که از طرف سازمان حقوقدانان بین المللی شخصی، بنظرم اگر اشتباه نکنم، بنسبام ویلیام با تلر وارد ایران شد و در منزل احمد صدر حاج سیدجواد که از رفقای بازرگان است دعوتی از کمیته‌ی جمعیت بعمل آمد که در آنجا جمع شدیم. وقتی که بنده وارد آنجا شدم و دختر آقای مهندس بازرگان مترجم جلسه بود و انگلیسی را با روانی صحبت میکرد. متوجه شدم که این آقای با تلر در جمع رفقای مهندس بازرگان بیگانه نیست و به اصطلاح سلمان منا اهل البیت است و با آنها از سابق کارها و فعالیت مشترکشان صحبت میکند. از آنجا دریافتیم که تشکیل این جمعیت ما مرتبط با سوابقی است و با دستگاہهای خارج هم ارتباط دارد و از آن - تاریخ به بعد بنده در این جمعیت طرفداران حقوق بشر ایران شرکت نکردم. بخصوص در همان

ایام آقای مهندس مقدم مراغه‌ای که یکی از اعضاء کمیته‌ی این جمعیت بود به منزل مسن آمد و چون ناراضی مراد با راهی عمل مهندس بازرگان تشخیص داد مراحتاً " به من گفت در ایامی که قبل از آغاز این مبارزات اخیر در آمریکا بوده هر جا میرفته و با هر مقام آمریکائی که صحبت میکرد آنها فقط اسم از آقای مهندس بازرگان میبردند... در همین اوان آقای داریوش فروهر و شاپور بختیار و من از آقایان روحانیون که شاید هدفه یا هیجده نفر بودند در منزل یکی از تجار معروف تهران ملاقات کردیم که در بین آنها بهشتی بود، اردبیلی بود، موسوی خوشینی بود، اغلب کارگردانهای فعلی جمهوری اسلامی بودند. تنها کسی که بنظر من نبود، چون همراهی شناختم، شایدهاشمی رفسنجانی بود. در آن جلسه راجع به همکاری جبهه ملی با روحانیت در این مبارزه صحبت میشد. تشکیل این جلسه هم به اشاره و تأیید آیت‌الله شریعتمداری صورت گرفته بود. در ضمن مذاکرات یکی از آقایان، اگر اشتباه نکنم موسوی خوشینی ها از ما پرسید که نسبت به مبارزه مسلحانه چه نظری داریم؟ بنده به ایشان جواب دادم که بنابر گذشته‌ی ما و بنا بر اعتقاد ما مبارزه برای آزادی و دموکراسی باید از طریق دموکراسی باشد. دیگر اینکه بر شما پوشیده نیست که ما اسلحه و نیروی نداریم و با غارچ هم ارتباطی نداریم که! اسلحه از آنها بگیریم و اصولاً هم در مبارزه برای آزادی عقیده به اسلحه و مبارزات مسلحانه نداریم. بعد از این جلسه هر سه نفر ما به ملاقات آیت‌الله شریعتمداری در قم رفتیم که او را روحانی بسیار نازنین و هوشیار و روشن بین دیدیم و ما را در این مبارزه تشویق و تأیید کردند و قول همراهی دادند و سفارش کردند که با روحانیت ارتباط و همکاری داشته باشیم. در آن موقع ما توهم اینکه این آقایان ممکن است بعداً " با ایشان روش مخالفی در پیش بگیرند و یا الان دارند به چوجه نداشتیم.

س- رابطه با آقای آیت‌الله طالقانی چگونه بود؟

ج- آقای طالقانی در زندان بود. در همین ایام بود که مقاله‌ای در روزنامه اطلاعات منتشر شد. تاریخ‌ها را متأسفانه چون من مطالب را از ذهن میگویم و اسناد و مدارک در دسترس ندارم بسیار ممکن است پس و پیش بگویم.

س- ایرادی ندارد لطفاً " بفرمائید .

ج - خلاصه در همین اوان حالا یا جلوتر یا بعد از آن بود که مقاله‌ای در روزنامه‌ی اطلاعات علیه آیت‌الله خمینی منتشر شد و بعد که تحقیق کردیم معلوم شد که این مقاله را وزیر تبلیغات دولت یعنی آقای داریوش همایون نوشته و به روزنامه تحمیل کرده است . مقاله‌ای بود بسیار ناپسند و جاهلانه که با عبارات سخیف و توهین آمیز و هتاک‌ی ترتیب داده شده بود و یکی از عوامل مؤثر تحریک مردم و تحریک روحانیت و مؤمنین علیه دستگاه و آغاز انقلابات و جنبش‌های علمی روحانیون گردید . ابتدا در قم تظاهراتی علیه آن صورت گرفت که در آن تظاهرات قوای دولتی علیه تظاهرات هرکنندگان اسلحه‌بکار بردند و جمعی که تعدادش بر ما درست معلوم نشد به قتل رسیدند .

س- این رویدادها در روزنامه‌ها ثبت شده است .

ج - بله . جمعی کشته شدند و بعد از آن بود که در اطفا تظاهراتی در چهلۀ شهداء قم صورت گرفت و در آن تظاهرات نیز جمع دیگری به قتل رسیدند و بعد از آن سلسله‌ی چهل‌ها و هفت‌ها بر طبق سنت ..

س- و بعد تبریز .

ج - بله و بعد در تبریز و جاهای دیگر همه متصل و ممتد به یکدیگر شد . در همین اوان حکومت شریف‌امامی بر سر کار آمد و تظاهراتی برای دادن آزادی به مطبوعات کرد . روزنامه‌های اطلاعات و کیهان واقعا " آزاد شدند و اگر اشتباه نکنم برای بار اول در همین ایام بود که عکس آقای خمینی در روزنامه‌های تهران برای جبران آن عملی که شده بود منتشر گردید . انتقاداتی هم از دولت صورت گرفت و مذاکرات مجلس هم به راه دیوومل میشد . علاوه بر اینها شریف‌امامی دست به اقدامات دیگری مانند اضافه کردن حقوق‌ها زد ولی تظاهرات علیه دولت در همه جا ادامه داشت و این تظاهرات بقدری ممتد و شدید بود که دولت تصمیم به اعمال خشونت گرفت . روز چهارشنبه‌ای بود و بنده در منزل بودم خانمی که شوهرش از اعفاء جبهه ملی است و خودش هم خویشاوندی با خانواده شریف‌امامی دارد سرآسیمه وارد منزل شد و جمع کشی‌ری از خارجی و داخلی آنجا بودند . به من گفت ، " مطلب مهمی دارم که باید به شما بگویم . " بنده با ایشان در دفتر کارم مذاکره کردم . گفت امروز در منزل شریف‌امامی بودیم و در آنجا

خانم‌ها صحبت کردند که در روز جمعه تمام جبهه ملی و روحانیون مخالف دولت را نا بودخواهند کرد و یک جمله بسیار زشتی هم از قول آنها که چگونه نا بودخواهند کرد بیان کرده‌اند. از تکرار آن شرم دارم. گفت خلاصه آنها قصد دارند ضربت هولناکی وارد کنند و همه شما را از بین ببرند و من آدم این خبر را به شما بدهم. خدا پدر آن خانم را بیا مرزده که واقعا "بسا فداکاری این عمل را کرد. ما شبها در منزل نمی ماندیم. شب پنجشنبه گذشت و بنه شده صبح را دیورا که گرفتم خبری نبود. اعلام تظاهرات برای روز جمعه شده بود. دولت که میخواست حکومت نظامی را اعلام کند قاعدتا "میباستی چند روز پیش یا لاقلا شب پیش بموقع اعلام بکند. ولی اعلام حکومت نظامی درست صبح روز جمعه صورت گرفت ما هم در آن منزلی که فراری و با خانم و بچه‌ها مخفی بودیم را دیورا گرفتیم و اعلام حکومت نظامی را شنیدیم. بنده فوراً متوجه شدم که امروز ممکن است تعدادمات خونینی رح بدهد. به منزل تلفن کردیم خبری نبود. خانم با عروس من و سعید پسر من که نزد من بودند به آنجا رفتند و دخترم نزد من ماند. پس از چند دقیقه‌ای که وارد منزل میشوند ناگهان گروه کماندوهای مسلسل بدست از دیورا عمارت با لآمده و به منزل میریزند پسر سعید سنجایی جلو آنها میرود. آنها مسلسل را به سینه‌ی او میگذارند و شش نفر از کماندوها وارد اتاق نشیمن میشوند با مسلسلهای آماده برای تیراندازی و همه را پای دیواری نگه میدارند و دستها را میدهند نه حرکت کنید نه جواب تلفن بدهید و نه جواب در. بنده هم بعد از آن هر چه تلفن میکردم تلفن زنگ میزد ولی کسی جواب نمیداد. فهمیدم که پیشا مدیدی شده است. آن کماندوها با آن وضعی که ناگهان به منزل میریزند اگر بنده را دیده بودند با احتمال قوی ضربت کاری میزدند. عمارت را با لاپا شین و اینطرف و آنطرف را میکردند و اثری از من پیدا نمی کنند. بعد شروع میکنند به کاش در کاغذها و نامه‌ها و مقدار زیادی از اعلامیه‌ها و نشریه‌های را که آنوقت چاپ میشد و ما داشتیم جمع آوری میکنند و متعلا" هم با سازمان خودشان بوسیله واکتی تاکی در ارتباط بودند و با تلفن صحبت میکردند بطوریکه خانم حکایت کرد در حدود ساعت دو بعد از ظهر بوده که واکتی تاکی آنها بعد از میاید و آنها با تلفن با اداره خود مرتبط میشوند و در جواب دستوری که به آنها داده میشود میگویند بله قربان اطلاع میشود، هر طوری میفرمائید عمل کنیم. بعد می پرسند کاغذها و اعلامیه‌ها را هم

نیا وریم؟ از آن پس رو بخانم میکنند و میگویند خانم ببخشید سوء تفاهمی در باره‌ی جناب دکتر بوده و رفع شده ما مرخص می‌شویم و شما آزاد هستید. بعد از آن خانم به همان محل مسن آمد و جریان را اطلاع داد و گفت، "بعد از آنکه آنها رفتند دکتر هدایت‌السه متین دفتری بمن تلفن کرد و گفت خانم امروز صبح آمدند و من را گرفتند و به یک محل حکومت نظامی بردند و در آن محل که بودیم افسری مرتبا "میا مدوبه رئیس آنجا گزارش میداد که مهندس بازرگان وکی وکی را گرفتند و راجع به شما میگفت که دکتر سنجایی هنوز پیدا نشده است و در حدود ساعت یک ونیم بعد از ظهر بود که تلفنی شد و آن رئیس اداره یک مرتبه بکلی تغییر روش و قیافه داد و بمن گفت، "آقای دکتر شما آزاد هستید." بعد افسری را هم صدا کرد و گفت، "بمنزل دکتر سنجایی تلفن کنید و بگوئید آنها شی که آنجا هستند برگردند. این جریانی بود که دکتر هدایت‌السه متین دفتری برای خانم تعریف کرده بود ولی معلوم نشد که علت و منشأ این تغییر چه بوده. ظاهرا "خبر این موضوع که آنها میخواهند ضربت قتل بر جمعی وارد بکنند به ملکه فرح میرسد و او فوق العاده متوحش میشود. با سعی او و بخصوص پس از اطلاع یافتن از درگیری وحشتناک میدان ژاله این نقشه و نظر دولت و حکومت نظامی تغییر میکنند و مهندس بازرگان و داریوش فروهر و کسان دیگر را که گرفته بودند همان ساعت آزاد میکنند ولی در این جریان بمنزل آقای دکتر بختیار مطلقا "مراجعه‌ای نمیشود همانطور که در آن شب بمب‌گذاری هم خانه‌ی او از آسیب مصون بود.

بعد از این فاجعه هولناک جمعه‌سیاه که دولت تعداد کشته‌شدگان آن را از صد نفر هم کمتر گزارش داد ولی بر طبق عکسهای که از جنازه‌ها برداشته شده و شماره‌های عده‌ی از آنها را بنده دیدم شاید در حدود چندین هزار نفر در آن روز جمعه‌سیاه بقتل رسیدند.

س - چندین هزار نفر؟

ج - چندین هزار نفر قربانی شدند. کشتاری که قصابی مطلق بود. مردم اغلب بی اطلاع از اعلام حکومت نظامی به محل تظاهرات رفته بودند. کشتار تا بعد از ظهر ادامه داشت و دنبال مردم پراکنده و فراری به کوچه‌ها و پس‌کوچه‌ها نیز میرفتند. من در عکسهای که داشتم تا شماره ۱۸۰۰ ، ۱۹۰۰ را روی سینه‌ها بین جوانها که مثل غنچه‌های گل نوشکفته بودند دیدم. بودم.

س- مسئول جریان آنروز میدان ژاله واقعا " اوبسی بود؟

ج- بله فرماندارنظامی تهران اوبسی بود و دستور را صادر کرده بود. این کشتار فجیعی برای خود قاتلها هم وحشت آفرید. شاه هم که همیشه در حال وحشت بود فرح هم آنطور که میگویند دل نازک و رحیمی دارد از این کشتار وحشت زده و نا راحت میشوند و همین کیفیت در دستگاه دولت و مجلس نیز مشهود و تصمیم میگیرند که برای تسکین دل مردم مسئله را علنا " در مجلس مطرح کنند و برای بار اول در تاریخ پانزده سال اخیر محمد رضا شاه اقلیتی در مجلس نمودا رگردد و دولت را به شدت تحت انتقاد قرار داد که اگر حکومت نظامی لازم بود چرا قبل از اعلام نکرديد و وقتیکه با تظاهرات هرکنندگان مواجه شدید چرا اخطار قبلی نکرديد و چرا بپرحمی و قساوت را تا بعد از ظهر ادا نموده اید؟ چندین نفر از نمایندگان در این باره صحبت کردند که برجسته ترین آنها احمد بنی احمد و پزشک پور بودند.

س- این اقلیت همان آقای احمد بنی احمد بود؟

ج- یکی از آنها آقای احمد بنی احمد بود و دیگری ...

س- آنکه رهبران ایران نیست ها بود.

ج- بله آقای پزشک پور که رهبر قسمتی از بان ایران نیست ها بود. ولی مردم ایران دیگر مردمی نبودند که به این قبیل افراد که نمایش جانبداری از ملت میدادند و علیه این قساوت و این خونریزی صحبت میکردند بگروند و نسبت به این مجلس و با این اقلیت مجلس علاقه و اعتقادی پیدا کنند. فقط این بیانات در مجلس و پخش آن از رادیو این اثر را داشت که دولت را ضعیف تر و رسوا تر و مردم را امیدوار تر و جری تر در کارشان کرد.

بعد از این کشتارها علامیه های آقای خمینی و روحانیون دیگر مرتب صادر میشد. بنده بنظر میآید تا یکی دو ماه بعد از آنکه فعالیتها ی جنبه ملی آغاز شده بود اثری از تظاهرات علنی روحانیون نبود، فقط از زمانی که آن مقاله علیه آقای خمینی منتشر شد تظاهرات از جانب آنها شدید تر و متشکل تر گردید. پیش از آن بوسیله جنبه ملی اجتماعات و تظاهرات متعددی ولی در سطح محدودتر و آرام تر صورت گرفته بود. از آن جمله بکروز در محلی بنام کاروانسرا سنگی خارج از محدوده شهر دعوت به اجتماع شده بود و در حدود چند هزار نفری در آن شرکت کرده

بودند، چنانچه آنان از پیش تعلیم داده شده با اتوبوسهای دولتی بر سر این مردم میریزند و همه را مضروب و مجروح میکنند. آنروز اتفاقاً "بنده بعلت کسالتی که داشتم در آن اجتماع نبودم.

س - روز عید فطر بود.

ج - بلی روز عید فطر بود و عده کثیری را مجروح کردند و سرودست شکستند از آن جمله به دکتر بختیار و مهندس حسینی صدمه وارد آمد، به داربوش فرو هر صدمه وارد آمد که بنده در بیمارستان به دیدنش رفتم.

س - شما آنروز تشریف داشتید؟

ج - من آنروز بعلت کسالتی که داشتم متأسفانه با خوشبختانه نبودم. بعد از حادثه جمعه سیاه علامیه‌های آقای خمینی و روحانیون دیگر مدتها "ادامه داشت و ما هم با روحانیون مرتبط بودیم. از آن جمله بنده شخصاً "با آیت‌الله قاضی در تبریز و با آقای صدوقی در یزد ارتباط داشتم و این دو روحانی با نفوذ هر دو در جریان انقلاب کشته شدند.

س - چطوری کشته شدند؟

ج - در درگیریهای بعد از انقلاب به قتل رسیدند.

س - اعدا مشان کردند؟

ج - نه بوسیله‌ی مجاهدین و مخالفین جمهوری اسلامی کشته شدند.

س - برای اینک از همراهان آقای خمینی بودند؟

ج - بله اینها از ارکان انقلاب بودند. آیت‌الله قاضی از شخصیت‌های درجه اول روحانی در تبریز و بسیار با نفوذ بود و همچنین آیت‌الله صدوقی در یزد. آقای صدوقی نامه‌ی مشروحی به من نوشت و رونوشت آن را هم برای اشخاص دیگری فرستاد و در آن توصیه و تاکید کرده بود که ما باید پیروی از رهبری آقای خمینی بکنیم.

در همین ایام که دیگر با زار مبارزه گرم شده بود روزنامه نگاران خارجی مرتب بمنازل ماها میآمدند، در منزل بنده تقریباً "هیچ هفته‌ای نبود که چند نفر ما حبه‌کننده از کشورهای مختلف فرانسوی، آمریکایی، ژاپنی، ایتالیایی، ترکی و مالک عربی و غیره نیابند. بنده

بنده هم به اینها جواب میدادم و بسیار هم ممکن است که بعضی از این ظاهرا " خبرنگاران جزء عوامل اطلاعاتی بوده باشند ولی ما چون میخواستیم که حرفهایمان درجراید دنیا منعکس شود مفايقه‌ای از ملاقات و گفتگوبانها نداشتیم.

تظاهرات دانشجویان در دانشگاهها و مخصوصاً " دانشگاه تهران روز بروز اوج بیشتری می گرفت و اعتمادات و شورش دانشجویان به حدی رسیده بود که دیگر مسئولین دانشگاه جبراً اقدامی علیه آنها نداشتند و بسیاری از استادان نیز به صف دانشجویان پیوسته بودند. بالاخره دولت تصمیم گرفت که خوابگاههای دانشجویان را تعطیل بکند و همه‌ی آنها را پسرو دختران از خوابگاهها بیرون بارج کنند. ما آنوقت بفراین افتادیم که برای آنها چاره‌ای بکنیم. بسیاری از ما داوطلب شدند تا مدتی که برای آنها جا و مسکنی پیدا شود آنها را در منزلهای خود جا بدهیم. از جمله بنده چند نفر را مدتی در منزل خودم نگاهداشتیم و پذیرائی میکردم.

در همین زمان بود که بنده درست تا ریخ را به خاطر ندارم دعوتی از من از طرف جامعه سوسیالیستهای اروپا که قرار بود در شهر وان کوور کانادا تشکیل بشود بعمل آمد. نامه دعوت را بوسیله آقای احمدسلامتیان که از رفقای ما بود برای شخص بنده فرستادند و دعوت هم سخما " و بنام بنده بود. اینک بنده این کلمه‌ی شخص را تأکید میکنم به مناسبت مطلبی است که حالا توضیح میدهم.

از جمله کارهایی که ما کرده بودیم این بود که بوسیله جمعی از دوستان شعبه‌ی جبهه ملی را در پاریس بوجود آورده بودیم که در آن آقایان احمدسلامتیان و ابوالحسن بنی صدر هم شرکت داشتند.

س - آقای فرج اردلان هم بودند؟ ایشان آنوقت در آمریکا بودند.

ج - بله ایشان آنوقت در آمریکا بودند. آن دوستان مرتباً با ما در ارتباط بودند و نامه‌ها و نشریه‌های خود را برای ما میفرستادند. وقتی که بنده از دعوت جامعه سوسیالیستها مستحضر شدم از لحاظ سیاسی مصلحت دیدم که آنرا قبول نکنم. اخیراً " ملاحظه کردم که آقای دکتر بختیار در کتاب خود بنام بکرنگی نوشته است که دعوت از جبهه ملی شده بود و ما

آقای دکتر سنجایی را بعنوان نماينده انتخاب کردیم که به آنجا برود. بهیچ وجه چنین چیزی نیست، بهیچ وجه انتخابی در این باره در شورای جبهه ملی صورت نگرفت و دعوت بنام شخص من آمده بود و احدی نسبت به آن ایرادی نداشت و با ذکر آن کتاب نوشته است که "ما به ایشان گفته بودیم که با خمینی ارتباط پیدا نکند." این مطلب هم مطلقاً " دروغ محض و جعل صدور است. نه کسی میتواند چنین دستوری بدهد و نه مصلحت بود که چنین صحبتی بشود. موقعی که دعوت از بنده شد خمینی هنوز به پاریس نیا آمده بود.